

زندگی به روایت بودا - مجموعه ای از تعالیم آچاریا فیلسوف معاصر هندی - گردآوری شهرام قائدی

سه نوع عشق وجود دارد :

نوع اول : مثل عشق به یک زن زیبا . حسی که شما صاحب آن نیستید و از بیرون حادث شده است . این عشق معمولی است عشقی که به آن شهوت گفته میشود . فکر این است که چگونه این عشق را مال خود کنیم و این شی زیبا را استثمار کنیم چون این زن زیباست ممکن است کسان دیگری نیز عاشق او شوند و لذا بدنبال آن حسد و رقابت و تمام چیزهای زشت نیز همراه او ممکن است باشد .

میگویند ملا نصرالدین با زشت ترین زن ازدواج کرد وقتی از او علت را میپرسند میگوید با این کار من از حسودی و رشک رنج نخواهم کشید و این زن همیشه به من وفادار خواهد ماند . رسم چنین بوده که زن روز اول ورود به خانه شوهر از او میپرسد من رویم را باید از چه کسی بپوشانم و به چه کسی نباید رو نشان دهم ملا جواب میدهد تو میتوانی رویت را به همه نشان بدهی الا من .

اگر شما عاشق زنی میشوید در واقع عاشق آزادی او هم میشوید و بعد زندانی کردن او در یک چهاردیواری در واقع بخشی از زیبایی او را ویران میکنید در می یابید که این زن فاقد آن زیبایی است پرندۀ ای را بیرن می بینید بسیار زیبا و با شکوه اما همین که او را در قفس انداختید دیگر آن پرندۀ قبلی نیست و آن شکوه و زیبایی را ندارد و لذا بدنبال عشق دیگری ممکن است باشید و ممکن است از نوع دیگری .

نوع دوم : این شما هستید که عاشقید . عشق به تمامی نوع بشر عشق به تمامی مخلوقات جهان عشق به هر آنچه که هست . همه را دوست دارید به همه با نگاهی خاص مینگرید عشق شما باندازه همه مخلوقات بشری و غیر بشری وسعت دارد . این عشق پاکتر است و مطلوب تر . این عشق نیز اندکی تنش زاست شما جدایی و معشوق هم جدا و این جدایی مسبب شوربختی است

نوع سوم : عاشق و معشوقی وجود ندارد و هر دو یکی است و این همان عشقی است که مسیح می گوید : خدا عشق است . عاشق همان عشق است عشق عمل نیست بلکه ذات شخص است این طور نیست که صبح عاشق باشید و عصر فارغ . شما عشقید به منزل رسیده اید دوگانگی ها ناپدید شده است .

عشق نوع اول از طرف مقابل شی میسازد : زن من یا فرزند من و با همین احساس تملک روح طرف مقابل را می کشید . در نوع دوم طرف مقابل انسان است و مورد احترام ولی درکی از عشق سوم نیست . در عشق سوم هیچ زجر و دردی نیست

**

زندگی حکایتی است که هم میتواند توسط یک ابله روایت شود و هم توسط یک بودا .

**

نشانه های عشق :

- 1- اغنای محض . یعنی به هیچ چیز دیگری نیاز نیست
 - 2- آینده وجود ندارد . همین لحظه عشق ابدیت دارد نه لحظه بعد نه آینده ، نه فردا.
 - 3- وجودت از میان بر می خیزد . دیگر خودت وجود نداری
- عشق پدیده بزرگی است . میتواند اشکال متفاوتی داشته باشد میتواند شهوت باشد میتواند تمایل جنسی باشد میتواند احساس مالکیت باشد و یا صرفاً یک مشغله برای پر کردن تنهایی . برای من عشق همان مراقبه است با معشوق به مراقبه بنشین و در این لحظه فکر نکن . عشق یعنی توقف فکر .
- در بعد گذشته ف انسان همیشه چیزهایی را در ذهن می پروراند که حالا هیچ کاری راجع به آنها نمیتوان کرد . واقعاً احمقانه است که راجع به آنها ناراحت باشیم ولی ذهن بسیار کودن است و برعکس قلب بسیار باهوش . کار دیگر ذهن برنامه ریزی برای آینده است در صورتی که زندگی در لحظه حال جریان دارد . در لحظه بودن مترادف است با عشق

ابله فرزانه :

یکی از مهمترین داستانسرایان روسی " تورگنیف " است . داستان جالبی دارد . در دهکده ای کوچک مردی زندگی میکرد که به ابله بودن اشتهار داشت و ابله هم بود . تمام آبادی مسخره اش میکردند . ابلهی تمام عیار بود و مردم با او کلی تفریح میکردند . ولی او از بلاهت خود خسته شد . بنابر این از مرد عاقلی راه چاره را پرسید . مرد عاقل گفت :

- مساله ای نیست ! ساده است . وقتی کسی از کسی تعریف کرد تو انکار کن . اگر کسی ادعا می کند " این آدم مقدسی است " فوری بگو نه ! خوب می دانم گناهکار است ! . اگر کسی بگوید " این کتابی معتبر است " فوراً بگو " من خوانده و مطالعه کرده ام " نگران نباش که آن را خوانده ای یا نخوانده ای راحت بگو " مزخرف است ! " اگر کسی بگوید " این نقاشی یک اثر هنری بزرگ است " راحت بگو " این هم شد هنر ؟ - چیزی نیست مگر کرباس و رنگ . یک بچه هم میتواند آن را بکشد " انتقاد کن ، انکار کن ، دلیل بخواه ، و پس از هفت روز بیا به دیدنم .

بعد از هفت روز آبادی به این نتیجه رسید که این شخص نابغه است " ما خبر از استعدادهایی او نداشتیم ، اینکه او در هر موردی اینقدر نبوغ دارد . نقاشی را نشان او می دهی و او خطا را به شما نشان می دهد . کتابهای معتبر را نشان او می دهی و او اشتباهات و خطاها را گوشزد می کند . چه مغز نقاد و شگرفی ! چه تحلیل گر و نابغه بزرگی !

پس از هفت روز پیش مرد عاقل رفت و گفت :

دیگر احتیاج به صلاح و مصلحت تو ندارم . تو آدم ابله‌ی هستی !
 تمام آبادی به این آدم فرزانه معتقد بودند و همه می گفتند "چون نابغه ما مدعی است این مرد آدمی است ابله پس او باید ابله باشد"

مردم چیزهای منفی را به سادگی باور می کنند چون که نفس با کوچک کردن دیگران احساس بزرگی میکند.

اگر کسی بگوید " این شخص زیباست" شما بلافاصله عیب جویی را به سمت او بلند می کنی . طاقت نداری – چون اگر شخصی فرزانه و نیکو باشد و شما نباشید ، خودخواهی شما فرو می پاشد. و آن وقت این حس در شما زنده میشود که " باید خودم را عوض کنم " که کاری بس دشوار است . راه ساده تهمت بستن و عیب جویی کردن است ، انتقاد کار ساده ای است ، ساده این است که بگویی " نه ! ثابت کن ! چه می گویی ! حرفی را که می زنی اول ثابت کن ! " و اثبات فرزانه‌گی ساده نیست . ولی رد و انکار هر چیزی ساده است.

**

- به سؤال کننده ای گفتند زندگی جنسی ات را باید نصف کنی . پرسید کدام نصفه را ، نصفه فکر کردن در باره اش یا نصفه حرف زدن درباره اش ؟
- زنها باید دوست داشته شوند نه اینکه درک شوند.
- مسکو شهری است که اگر مریلین مونرو برهنه در خیابانهای آنجا فقط با یک جفت کفش راه برود ، مردم اول به کفشهایش نگاه می کنند
- ذهن زنها از مردها پاک تر است ، زیرا بطور مرتب عوضش میکنند
- موجود بشری هیچ وقت مشکلش را حل و فصل نمی کند- با آن سر می کند.
- در هر سازمانی همیشه یک نفر هست که می داند چه خیر است. همان کسی که باید اخراج شود.
- هیچ وقت پیش گویی نکن ، چون اگر پیشگویی تو غلط از آب در آید هیچ کس فراموش نمی کند و اگر درست در آید هیچ کس یادش نمی ماند.
- نوشته سنگ قبر یک منفی باف : " می دانستم روزی اتفاق می افتد "
- زنی داشت ورقه درخواست حساب باز کردن در بانک پر می کرد ، تا رسید به قسمت سن . مدت زیادی معطل کرد . عاقبت منشی بانک خم شد و گفت : " هر چه معطلش کنی اوضاع بدتر میشود "